

نظریه‌ی تأویل ابن تیمیه و علامه حلی (ره) در مورد صفات خداوند

رؤیا شهابی^۱

چکیده:

هدف، بررسی و تبیین دیدگاه‌های تأویلی ابن تیمیه و علامه حلی (ره) است و بدین منظور، شرح مختصری از آرای این دو اندیشمند سنی و شیعه بیان شده، سپس پیامدهای دیدگاه‌های ایشان مورد بحث قرار گرفته است.

در این بررسی، آن چه مورد نظر بوده، مطرح ساختن اصول و مبادی تأویل نزد علامه حلی که با استعانت از مفتاح تأویل و ابزار عقل به بطون و لایه‌های معرفتی قرآن دست یافته و نیز بیان اعتقادات ابن تیمیه که با پیروی از ظاهر گرایان گرفتار اتهام تشبیه و تجسیم خداوند شده است، می‌باشد.

در پایان مقایسه‌ای میان این دو دیدگاه صورت گرفته و سپس نتیجه‌گیری از مباحث مربوط به عمل آمده است.

واژگان کلیدی:

تأویل، ظاهر، باطن، عقل، نقل، صفت‌های خداوند.

^۱ - مدرس گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

طرح مسأله:

طرح مباحثی از قبیل تأویل پذیری و ظهور و بطون قرآن، در زمینه‌ی تبیین مبادی فهم و استنباط آن، از دیرباز در شمار مباحث جدی قرآن پژوهان بوده است، زیرا سخن از تعدد معانی قرآن را به میان می‌آورد و مهم‌ترین پرسشی که در این حوزه، اذهان را برمی‌انگیزد این است که به راستی آیه‌های قرآن، ورای معنای ظاهری خود، معنای دیگری هم می‌تواند داشته باشد و اگر آن معنای دیگر، مراد خداوند باشد، تکلیف معنای ظاهری چیست؟ موضوع «تأویل» از دیرباز مورد نظر اندیشمندان مختلف شامل متکلمان، محدثان و به ویژه مفسران قرآن بوده و خود قرآن نیز به تأویل پذیری برخی آیه‌ها اشاره کرده است و اعمال تأویل را کلید فهم مقصود و مراد کلام الهی دانسته است. چنان که آمده است: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» (آل عمران: ۷)

(تا آن که گروهی که در دل هایشان میل به باطل است، از پی متشابه رفته تا با تأویل کردن آن شبهه و فتنه گری پدید آورند).

این رهنمون، موجب گشته تا گروهی از مفسران و اندیشمندان مسلمان بر آن شونند با بهره‌گیری از مفتاح تأویل، مفاد برخی آیه‌ها و مفاهیم قرآنی را تبیین کنند.

از آن جا که پیامبر اکرم (ص) و ائمه‌ی اطهار (علیهم السلام) در شناخت قرآن تبیین، تفسیر و تأویل آن، اشارت‌ها و گاه بیان‌های مفصلی دارند، دور ماندن از مکتب ایشان و بسنده کردن به تفسیر لغوی و فهم ظاهری قرآن، مایه‌ی گمراهی و ضلالت است.

اکنون در این نوشتار برآنیم تا با مقایسه‌ی آرا و نظرهای تأویلی ابن تیمیه و علامه حلی (ره) نظریه‌ی تأویل برتر را معرفی کنیم. بدین ترتیب، تلاشی هرچند مختصر و زودگذر در جهت دسته‌بندی منطقی دیدگاه‌ها و کشف راز و رمز اختلافات در زمینه‌ی تأویل، کاری شایسته به نظر می‌رسد تا بدین وسیله، جایگاه تأویل در متون دینی و دیدگاه‌های مربوط به آن تبیین و شناسایی شود و بستری مناسب برای اظهار نظر نهایی فراهم آید.

۱: آرای ابن تیمیه در مورد تأویل

ابن تیمیه^۱ در مورد تأویل در قرآن می‌نویسد:

۱- تقی الدین ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم معروف به ابن تیمیه حرّانی دمشقی حنبلی (۶۶۱ق - ۷۲۸ق)

" لفظ تأویل در قرآن، آن چه امر به آن مؤول می شود، منظور است، اگر چه با مدلول لفظ و مفهوم آن در ظاهر موافق باشد. به وسیله‌ی تأویل، تفسیر کلام و بیان معنای آن لفظ اراده می شود، اگر چه موافق با آن باشد، که همان اصطلاح مفسران متقدم مانند مجاهد و... است. (احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه الحرانی، منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه و القدریه، ص ۶-۵)

به وسیله‌ی تأویل، صرف لفظ از احتمال راجح به مرجوح اراده می شود، به خاطر دلیلی که به آن نزدیک می شود و تخصیص لفظ تأویل به این معنا، فقط در کلام متأخران یافت می شود و اما صحابه و تابعان نیکوکار و سایر ائمه‌ی مسلمانان مانند ائمه‌ی اربعه و غیر آن ها، لفظ تأویل را به این معنا اختصاص نمی دادند. متأخران می پندارند که لفظ تأویل در قرآن و حدیث در مثل قول تعالی که: « وَ مَا یَعْلَمُ تَأْوِیْلَهُ اِلَّا اللّٰهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ اٰمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا » (آل عمران: ۷)

«و تأویل آن را کسی جز خدا نمی داند و اهل دانش گویند ما به همه ی آن کتاب ایمان آوردیم که همه ی محکم و متشابه قرآن از جانب پروردگار ما آمده»؛

معنای اصطلاحی خاص به آن اراده می شود و اعتقاد دارند که وقف در آیه «وَ مَا یَعْلَمُ تَأْوِیْلَهُ اِلَّا اللّٰهُ» لازم است و برای این آیه ها و حدیث ها، معانی است که مدلول آن با مفهومش مخالف است. (ابن تیمیه، درء تعارض العقل و النقل، ج ۱، ص ۱۴)

ابن تیمیه معتقد است که تأویل، صرف لفظ از احتمال راجح به احتمال مرجوح با ذکر دلیل است؛ یعنی باز گرداندن لفظ از معنای ظاهری آن به معنای دیگری که ظاهر لفظ، آن را نمی رساند. تأویل به این معنا، در موردی است که الفاظ و ظواهر قران و حدیث معارض و مخالف با عقل به نظر می رسد و شخص، نقل و ظواهر کلام خدا و رسول را

یکی از ظاهر گرایان کژاندیش که بسیاری از دانشمندان اسلامی او و نظریاتش را مردود دانسته اند. در واقع وی نخستین نظریه پرداز فرقه‌ی وهابیت می باشد.

وی در فقه، پیرو مذهب حنبلی و در کلام، روش سلف (بزرگان صدر اسلام) را در پیش گرفت. از آثار او کتاب منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه و القدریه را می توان نام برد که در رد کتاب «منهاج الکرامه» علامه حلی (ره) دانشمند و فقیه مشهور شیعه نوشته است.

مطابق با عقل تأویل می‌کند، به طوری که با آن مخالفت نداشته باشد که در حقیقت، در این مورد نیز اصلاً تعارضی میان عقل و نقل وجود نداشته است. تأویل به این معنا، کار کسانی است که عقل و نقل را در بسیاری از موارد متعارض و متناقض می‌دانند. از همین رو، استدلال می‌کنند که در صورت تعارض میان عقل و نقل، یا باید هردو را پذیرفت که در آن صورت باید جمع میان نقیضین کرد و یا باید نقل را مقدم داشت که در آن صورت باید به محال تن در داد، زیرا آن چه مخالف عقل باشد، محال و ممتنع است. در نظر این اشخاص، عقل اصل و پایه نقل است و در صورت نفی عقل، نفی نقل هم لازم می‌آید. (ابن تیمیه، هامش منهاج السنه، ص ۳-۲)

ابن تیمیه باز گرداندن لفظ از ظاهر آن را تأویل بر اساس معنای اصطلاحی متأخران می‌داند. بنابراین نظر، دلالت لفظ بر ظاهر آن تأویل نیست، بلکه تأویل آن است که مخالف معنی و مدلول کلمه باشد. از این رو، تأویل در نظر ابن تیمیه دارای سه معناست:

۱- تأویل، حقیقت و واقعیت مفهوم کلام است، تا آن جا که با ظاهر کلمه مخالف نباشد.

۲- تأویل به معنای تفسیر کلام است، چه با ظاهر آن موافق و یا مخالف باشد.

۳- دلالت لفظ بر ظاهر آن تأویل نیست، بلکه تأویل آن است که مخالف معنی و مدلول کلمه باشد.

ابن تیمیه تأویلی را که رد می‌کند، همان تأویل احتمال مرجوح بدون راجح که روش عامه منتسب به سنت است. وی این تأویل را مخالف با طریقه‌ی سلف می‌داند و معتقد است که سلف آن را انکار کردند. (ابن تیمیه، مجموعه تفسیر ابن تیمیه، ص ۳۳۳)

وی در این باره می‌نویسد: متأخران می‌پندارند که لفظ تأویل در قرآن و حدیث معنای اصطلاحی خاص به آن اراده می‌شود، چنان که در قول خدای تعالی آمده است:

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» (آل

عمران/ ۷)

«و تأویل آن را کسی جز خدا نمی‌داند و اهل دانش گویند ما به همه ی آن کتاب

ایمان آوردیم که همه‌ی محکم و متشابه قرآن از جانب پروردگار ما آمده «
آن‌ها اعتقاد دارند که وقف در آیه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» لازم است و برای این
آیه‌ها و حدیث‌ها، معانی است که مدلول آن با مفهومش مخالف است و مراد از آن معنا،
این است که آن‌ها را جز خداوند نمی‌داند و حتی جبرئیل؛ فرشته‌ای که قرآن را نازل کرد،
آن را نمی‌داند و محمد(ص) و انبیای دیگر و اصحاب و تابعان نیکوکارش نیز آن را نمی
دانند و محمد(ص) قول خدای تعالی «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» و «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمَ
الطَّيِّبُ» و «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» و غیر آن را «آیه‌های صفت‌ها» می‌خواند، و نه تنها پیامبر
معانی این سخنان را نمی‌داند، بلکه معنائی که به آن دلالت کند، کسی جز خداوند آن را
نمی‌داند و می‌پندارند که این طریقه‌ی سلف است. ایشان اهل تضلیل و تجهیل هستند و
حقیقت قول آن‌ها این است که انبیا و پیروان انبیا جاهل و گمراه هستند و آن‌چه را
خداوند اراده کرده که به وسیله‌ی آن‌ها آیه‌ها و دیدگاه‌های پیامبران وصف شود، نمی-
دانند. (درء تعارض العقل والنقل، ج ۱، ص ۱۵)

بنابراین، ابن تیمیه تأویل به معنای اصطلاحی متأخران را در قرآن روا نمی‌داند و
معتقد است که همه‌ی اهل علم، معانی آیه‌ها و حدیث‌ها را گرچه از متشابهات باشد،
درک می‌کنند و مدلول ظواهر آیه‌ها را همان‌گونه که هستند، باید معنا کرد و حقیقت آن
معلوم نیست و کسی جز خداوند آن را نمی‌داند.

به عقیده‌ی ابن تیمیه تأویل به معنای اصطلاحی متأخران، در موردی است که الفاظ و
ظواهر قرآن و حدیث، معارض و مخالف با عقل به نظر می‌رسد و شخص نقل و ظواهر
کلام خدا و رسول را مطابق با عقل تأویل می‌کند، به طوری که با آن مخالفت نداشته باشد
که در حقیقت، در این مورد نیز اصلاً تعارضی میان عقل و نقل وجود نداشته است.

ابن تیمیه در این باب، سه اصل را بیان می‌کند که محور همه‌ی عقاید و آرای اوست:

- ۱- عقل موافق قرآن و حدیث است و هیچ‌گونه تعارضی میان این دو نیست.
- ۲- مسایل عقلی حکما و متکلمان که با نقل و سنت معارض باشد، باطل است.
- ۳- عقل درست، صریح و خالص با اقوال حکما و متکلمان مخالف است. (ر. ک،

مجموعه تفسیر ابن تیمیه، ص ۳۶۲ - ۳۶۰

بنابر آن چه گفته شد، می‌توان نظر ابن تیمیه را در این خصوص چنین بیان کرد که عقل هیچ معارضه و مخالفتی با نصوص قرآن و حدیث ندارد. از این رو، تأویل به معنای اصطلاحی آن روا نمی‌باشد. چنان که در باره‌ی او گفته شده، دوری از عقل را ملاک نزدیکی به حق دانسته، البته در طرد فلسفه و منطق و عقل به استدلال عقلانی متوسل شده است. (عبدالحسین خسروپناه، کلام جدید، ص ۶۶)

۲: جسمانیت خداوند و فرار ابن تیمیه از تأویل آن

از نظر ابن تیمیه، گروهی جسمانیت خداوند را نفی کرده اند، ایقان نافیان صفت‌های خداوند هستند؛ مانند جهیمیه، معتزله و شیعه. گروهی دیگر مانند مشبهه و مجسمه، جسمانیت را برای خداوند اثبات می‌کنند و کسانی دیگر بودند که آن را برای خداوند نه نفی و نه اثبات کرده اند، سلف امت بر این نظر بوده است. وی اعتقاد دارد که برای خدای متعال فقط می‌توان اوصافی را در نظر گرفت که در کتاب و سنت آمده باشد و جایز نیست که این اوصاف را تأویل کرد. به نظر وی، اگر همانند نافیان صفت‌ها، جسمانیت خداوند را انکار نماییم، نصوص کتاب را تکذیب کرده ایم و اگر همانند مشبهه و مجسمه به جسمانیت خداوند قایل شویم، باز هم آن چه که در کتاب و سنت است، تکذیب کرده ایم، چرا که در هیچ یک از آیه‌های قرآن کریم و سنت رسول الله (ص) این نکته بیان نشده که «خدا جسم است» یا «خدا جسم نیست»، پس در باره‌ی صفت‌های خداوند از جمله صفت جسمانیت، راه اعتدال در پیش گرفته و همانند نافیان صفت‌ها، جسمانیت خداوند را انکار نمی‌کنیم و نه مانند مشبهه و مجسمه، جسمانیت خداوند را اثبات می‌کنیم و بر این امر معتقد می‌شویم که صفت‌های خداوند را نمی‌توان تأویل کرد.

ابن تیمیه در این باره می‌نویسد: اهل کلام و نظر در این که خداوند جسم است یا جسم نیست، نظرهای متفاوتی ارائه کردند و در این میان سه نظر بیان شده است:

۱) نفی (۲) اثبات (۳) وقف

وقف همان راه درستی است که پیشینیان بر آن معتقد بودند. (منهاج السنه، ج ۱،

بنابراین، از نظر ابن تیمیه در مورد جسمانیت خداوند سه دیدگاه وجود دارد:
۱- دیدگاه تأویل که آیه‌های متشابه را به معانی مناسب تأویل می‌کنند. اینان کسانی هستند که جسمانیت خداوند را نفی می‌کنند و در واقع نافیان صفت‌های خداوند هستند.

۲- دیدگاه تشبیه و تجسیم که این گونه آیه‌ها را بر معنای ظاهری آن‌ها حمل می‌نمایند و قایل به جسمانیت خداوند هستند.

۳- دیدگاه تفویض که تشبیه و تجسیم را مردود می‌داند و از اظهار نظر در مورد معنای این گونه آیه‌ها خودداری می‌کنند.

وی با نظر به این که در کتاب و سنت نیامده که «خدا جسم است» و یا «خدا جسم نیست»، دیدگاه سوم را انتخاب کرده و تأویل را در مورد صفت‌های خداوند جایز ندانسته و به صفت‌هایی که افعال خداوند بر آن‌ها دلالت کرده و یا در خبر وارد شده، اکتفا کرده است.

هم چنین وی بر این نظر است که: علاوه بر جسمانیت خداوند، جوهر بودن و جهت داشتن او نیز در کتاب و سنت، نه نفی و نه اثبات شده است و هم چنین هیچ یک از صحابه و تابعان نیکوکار آن‌ها و سایر بزرگان مسلمان از اهل بیت و غیر اهل بیت، نه آن صفت‌ها را برای خداوند نفی کرده و نه اثبات کرده‌اند. (همان، ج ۱، ص ۲۴۲)

۳: صفت‌های خبریه‌ی خداوند و گرایش ابن تیمیه به تجسیم

۳-۱. صفت‌های خبریه‌ی خداوند، دستاویزی برای ابن تیمیه

متکلمان اسلامی، صفت‌های خداوند را به صورت‌های مختلف تقسیم کرده‌اند. یکی از این تقسیم‌ها، تقسیم صفت‌های خداوند به صفت‌های خبری و ذاتی است. صفت‌های خبری خداوند صفات‌هایی هستند که قرآن و حدیث از آن‌ها خبر می‌دهد و هرگز عقل به آن‌ها راه ندارد؛ مانند صورت، دست، چشم و نیز رؤیت خداوند در روز قیامت که در قرآن مجید آمده است و نزول خداوند از عرش به آسمان دنیا که در روایت‌های اهل حدیث وارد شده است. متکلمان اسلامی، در تفسیر این نوع از حدیث‌ها به گروه‌های گوناگون تقسیم شده‌اند:

۱. حشویه معتقدند که باید این روایت‌ها را بر همان معنای لغوی آن حمل کرد و برای خداوند صورت، دست، چشم و... قایل بودند.
 ۲. اهل تفویض معتقدند که باید معنای این آیه‌ها را به خداوند واگذار کرد، زیرا ما نمی‌توانیم به حقیقت این آیه‌ها پی ببریم.
 ۳. عده‌ای بر این نظر هستند که این نوع از صفت‌ها بر معانی لغوی آن حمل می‌شود و تأویل آن جایز نیست، اما برای دوری از اتهام به تشبیه و تجسیم می‌گویند: کیفیت این گونه صفت‌ها برای ما روشن نیست؛ به طور مثال در تفسیر آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه: ۵) (خداوند بر عرش مستقر است) معتقدند: خدا به راستی بر عرش خود مستقر است و یا بر آن جلوس کرده است، اما حقیقت و کیفیت عرش خدا و چگونگی استقرار و جلوس او، برای ما مشخص نیست. "چنین عقیده‌ای جز یک بام و دو هوا بیش نیست و قضیه‌ای است که صدر و ذیل آن با هم متناقض است، زیرا اگر بناست در تفسیر آیات، معانی لغوی و تصویری آن‌ها محفوظ باشد، باید کیفیت آن‌ها محفوظ گردد، زیرا واقعیت آن‌ها همان کیفیت آن‌هاست. (جعفر سبحانی، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج ۴، ص ۶۷)
- این گروه علاوه بر این که می‌خواهند از تأویل این گونه صفت‌ها پرهیزند و معانی لغوی الفاظ را حفظ کنند، به نوعی می‌خواهند خود را از ضلالت تشبیه و گمراهی تجسیم رهایی دهند و این چیزی جز فریب کاری و ظاهرسازی نیست.
- ابن تیمیه به پیروی از ظاهر گرایان، تأویل این گونه صفت‌ها را جایز ندانسته و به مفهوم ظاهری آن‌ها اکتفا کرده است. وی معتقد بود که خداوند در حقیقت صفت‌های مزبور را داراست. ولی، بحث در باره چگونگی آن‌ها روا نیست. در واقع وی به اصل «ایمان داشتن، بدون پرسش از چگونگی آن» اعتقاد داشت. وی به عنوان ادله‌ی قرآنی برای اثبات مدعای خود می‌آورد:

در آیه‌هایی که صفت و وجه، چشم و دست برای خداوند بیان شده، آن صفت‌ها را برای خدا ثابت کردیم که شایسته‌ی مقام جلال اوست، با اعتقاد به این که او «لَيْسَ كَمِثْلِهِ

شیء» (همانندی برای او نیست) (شوری: ۱۱) است. (ابن تیمیه، مع عقیده السلف، ص ۳۹ - ۳۷)

ابن تیمیه در این مورد می‌نویسد: سلف از جمله صحابه، تابعان و سایر یزرگان درباره همه‌ی نصوص قرآن از جمله آیه‌هایی که در باره‌ی صفت‌های خداوند است، سخن گفتند و این صفت‌ها را با آن چه که موافق نصوص است، تفسیر کردند. صحابه از پیامبر (ص) نقل کردند که آنان از او تفسیر را همراه با تلاوت یادمی گرفتند و یکی از آنان ذکر نکرد که او از تفسیر آیه امتناع کرد. (ابن تیمیه، الاکلیل فی المتشابه و التأویل، ص ۴۷) وی از یک سو، تصریح کرده است، در عین این که به مدلول و مفاد ظاهری آیه‌ها و حدیث‌های مربوط به صفت‌های خبریه معتقد است، اما از سوی دیگر، برای رهایی از اشکال تجسیم و تشبیه، یاد آور می‌شود که چگونگی این صفت‌ها در خداوند برای ما معلوم نیست و قطعاً تحقق آن‌ها در خداوند، شبیه تحقق آن‌ها در مخلوقات نیست و نباید آن‌ها را با صفت‌های ایشان مقایسه کرد. (ر.ک، جعفر سبحانی، بحوث فی الملل و النحل، ج ۴، ص ۱۱۳ - ۱۱۱)

بنابراین، صفت‌های خبریه دستاویزی برای افرادی مانند ابن تیمیه گردید. وی از یک سو، از تأویل صفت‌های خبریه پرهیز می‌کند و معنی لغوی الفاظ را حفظ می‌کند و از سوی دیگر، برای دوری از اتهام تشبیه و تجسیم، آن صفت‌ها را بدون کیفیت معرفی می‌کند و نظر خود را در این باره چنان مطرح می‌کند که این بطوطه جهانگرد معروف در رحله خود می‌نویسد:

روز جمعه ابن تیمیه را بر منبر مسجد جامع دمشق دیدم که می‌گفت: خداوند بر آسمان دنیا فرود می‌آید، هم چنان که من فرود می‌آیم و سپس یک پله پایین آمد. این عمل او مورد اعتراض یک فقیه مالکی قرار گرفت. ولی مردم او را مضروب ساختند. (ابن بطوطه، رحله ابن بطوطه المسماه تحفه النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار، ص ۹۵) این کلمات وی حاکی است که در صفت‌های خبریه گرایش به تجسیم داشته است.

۳-۲: رؤیت پروردگار در روز قیامت

ابن تیمیه از طرفداران سرسخت مرئی بودن خداوند در روز قیامت است و در این

زمینه با پیروی از متقدمان و توافق ظاهر قرآن و حدیث با عقل، به اثبات رؤیت پروردگار در روز رستاخیز می پردازد و در بیان ادله‌ی خود آیه‌های زیر را ذکر می کند:

(۱) *وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ* (قیامت: ۲۳-۲۲)

صورت‌هایی که به خدایش نگاه کننده است.

(۲) *عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ* (مطففین: ۲۳)

(نیکوکاران در بهشت) بر تخت‌های عزت (تکیه زنند) و نعمت‌های خدا را بنگرند.

(۳) *لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحَسَنَىٰ وَزِيَادَةٌ* (یونس: ۲۶)

نیکوکاران به نیکوترین پاداش عمل خود و زیادت لطف خدا نایل شوند.

هم چنین ابن تیمیه، برای اثبات ادعای خود مبنی بر رؤیت پروردگار در روز قیامت به حدیثی از پیامبر (ص) که مسلم در صحیح خود روایت کرده استناد می جوید.

«إِعْلَمُوا أَنَّ أَحَدًا مِنْكُمْ لَنْ يَرَىٰ رَبَّهُ حَتَّىٰ يَمُوتَ» (منهاج السنه، ج ۲، ص ۷۷)

«بدانید که احدی از شما هرگز پروردگارش را نمی بیند تا این که بمیرد»

ابن تیمیه با تعصب شدیدی که به اعتقادات مذهب خود داشت، همواره کوشش کرد که در دفاع از اصول حنبله و محدثان، بزرگان دیگر مذاهب اسلامی را با سلاح اتهام مورد حمله‌ی خود قرار دهد. از این رو، در اثبات مرئی بودن خداوند در روز قیامت تهمت‌های ناروایی به مذاهب مختلف به ویژه شیعه که در نزد او رافضه خوانده شده، وارد می سازد که در این میان، گاهی سخنان متناقض در گفته‌های او دیده می شود که به طور مثال می توان به دو نمونه از آن اشاره کرد:

۱. اکثر شیعه از جمله داود الجواهری، مقاتل بن سلیمان معتقدند که خدا جسم است و او جثه و اعضای صورت انسان دارد و دارای گوشت و پوست و خون و استخوان است و اعضا و جوارح از جمله دست، پا، زبان، سر و چشم دارد و در عین حال با غیر خود شبیه نمی باشد و هشام بن سالم جوالبقی می گوید: خدا بر صورت انسان است و زشت تر این که گوشت و خون دارد و نیز نور ساطع دارد که متلاً است و صاحب حواس پنج گانه مانند حواس انسان از جمله سمع و بصر و... است. (مجموعه تفسیر ابن تیمیه، ص ۲۵۹)

۲. حدیث‌هایی از پیامبر (ص) از قول بزرگان شیعه است که پیامبر (ص) فرمود: «خداوند هر شب جمعه بر زمین فرود می‌آید» و یا در حدیث دیگر پیامبر (ص) فرمود: «پروردگار را در طواف دید و یا او را در بطحا مکه مشاهده کرد» و مانند آن، که از نظر وی همه این حدیث‌ها توسط محدثان تکذیب می‌شود و کسانی که این حدیث‌ها را نقل می‌کنند، شیعیان هستند که این دروغ را بر پیامبر (ص) نسبت می‌دهند. (همان، ص ۲۶۲-۲۶۱)

ابن تیمیه از یک سو، می‌گوید: نافیان رؤیت پروردگار معتقدند که مقام خداوند اجل از این است که در دنیا و آخرت دیده شود، چرا که هر آن چه دیده شود، جسم خواهد بود. در حالی که خداوند جسم نیست. بنابراین، شیعه با عنایت به این که به عدم جسمانیت خداوند معتقد است، رؤیت پروردگار را نفی می‌کند و از سوی دیگر، این بهتان را به شیعه می‌زند که ایشان معتقدند خداوند جسم است و برای خداوند اعضا و جوارح در نظر می‌گیرند.

در عبارتی کوتاه، وی در یک جا، بر کسانی که رؤیت پروردگار را انکار می‌کنند، ایراد می‌گیرد و در جای دیگر، به کسانی که اعتقاد به عدم جسمانیت خداوند دارند و به همین دلیل رؤیت پروردگار را نفی می‌کنند، این تهمت را وارد می‌کند که آنان معتقد هستند خداوند جسم است و دارای اعضا و جوارح از جمله دست، پا، سر و چشم و... می‌باشد که با اندکی تأمل، تناقض را در سخنان وی آشکارا می‌توان دید.

ابن تیمیه در جای دیگر در اثبات رؤیت پروردگار در روز قیامت حدیثی را بیان می‌کند و اعتقاد دارد که همه‌ی مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند.

«أَنْتُمْ سَتَرُونَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، لَا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَيْهِ، فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لَا تَعْلَبُوا عَلَى صَلَاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ صَلَاةٍ قَبْلَ غُرُوبِهَا، فَافْعَلُوا»

(قطعاً شما به زودی پروردگارتان را می‌بینید، همان‌طور که ماه شب چهارده را می‌بینید و اگر توانایی انجام نماز صبح را در قبل از طلوع خورشید و نماز ظهر را در قبل از غروب نداشتید، آن را هر گاه که توانستید، انجام دهید.)

وی در ادامه می‌آورد: ما خورشید، ماه و ستارگان را با چشم هایمان می بینیم و این امر مستلزم آن نیست که احاطه و ادراک کامل بر آن داشته باشیم. (همان، ص ۶۷)

با تأمل در این بررسی، می‌توان چنین دریافت که ابن تیمیه در باره ی این که خداوند به حضرت موسی (ع) فرمود: «اَلَنْ تَرَانِي» آن را توجیه می‌کند که این آیه در مورد رؤیت پروردگار در دنیا می‌باشد و برای آن هیچ گونه دلیلی ارایه نمی‌دهد و فقط بیان می‌کند آن چه که حضرت موسی (ع) درخواست نمود، در زندگی دنیا بوده و رؤیت پروردگار در آخرت قطعاً محقق خواهد شد. ولی معلوم نیست به چه استنادی آن را در زندگی دنیا نفی و در آخرت اثبات شده اعلام می‌کند.

هم چنین در تکمیل بحث خود استناد به حدیثی می‌کند که:

(۱) مشخص نیست از چه کسی نقل کرده است.

(۲) از کدام مرجع و کتاب، این حدیث را به عنوان دلیل برای اثبات ادعای خود پیدا

کرده است.

۳-۳: جهت داشتن خداوند

ابن تیمیه معتقد است که خداوند در جهت است و در فوق عالم قرار دارد، در حالی که او را جسم نمی‌داند و سعی کرده است که با دلایلی ادعای خود را ثابت نماید. وی بر این نظر است که یکی از مصادیق صفت های خبریه، جهت داشتن خداوند می‌باشد و این صفت از خداوند را مانند دیگر صفت های خبریه، قابل تأویل نمی‌داند و همان گونه که در قرآن و روایت ها آمده که برای خطاب قرار دادن خداوند، به بالای آسمان اشاره می‌شود، این امر را همان گونه که هست، باید در نظر گرفت و تأویل آن جایز نیست و مدلول ظواهر قرآن از اثبات صفت های خبریه صحیح می‌باشد.

این در حالی است که نظر اشاعره را که معتقدند خداوند بالای عرش یا در آسمان نیست، رد می‌کند و نیز با نظر معتزله و شیعه که جهت داشتن خداوند را انکار می‌کنند، مخالفت می‌کند.

ابن تیمیه در این باره می‌نویسد:

در مورد این که خداوند در جهت نیست، برای مردم در اطلاق لفظ جهت سه قول

است:

۱- گروهی آن را نفی می کنند.

۲- عده ای آن را ثابت می کنند.

۳- گروهی جدای از این دو گروه هستند.

این نزاع در ثابت کنندگان صفت های خداوند در میان اصحاب خلفای چهارگانه است و نزاع اهل حدیث و سنت در نفی آن مختص می شود و اثبات آن نزاع لفظی است و نزاع معنوی نیست. (منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۱۶)

بنابر آن چه گفته شد، ابن تیمیه به روشنی اظهار کرده که خداوند در فوق عالم است. این سخن وی بیهوده و بی اساس است، زیرا «در فوق بودن» موجودی، حاکی این است که «در تحت نیست» و این به معنای امتیاز و جدائی جانب بالا از جانب زیر است. بنابراین، وجود موجودی که جوانب آن از هم ممتاز نباشد، اما جسم نباشد، امکان پذیر نیست و وجود چنین موجودی محال است و یا باید معتقد شویم که: خدا جسم است و یا جهت داشتن از خداوند منتفی است.

آن چه مسلم است، ابن تیمیه هرگز به روشنی خداوند را جسم بیان نکرده و اتهام او به این عقیده از راه الزامات منطقی است که بر او وارد می شود، بنابراین احتمال دوم وجود خواهد داشت.

۳- ۴: استوای خداوند بر عرش

ابن تیمیه در ادامه‌ی بحث خود مبنی بر اثبات ادعای خود در زمینه‌ی منع تأویل صفت های خیریه از جمله استوای خداوند بر عرش به مجهول بودن کیفیت آن اشاره می کند و چنین نظر دارد که تأویل آن را جز خداوند کسی نمی داند و برای تأیید مطلب خود حدیثی از قول پیامبر (ص) نقل می کند:

مالک از پیامبر (ص) از قول خدای تعالی «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» سؤال کرد که استوا چیست؟ حضرت فرمود: استوا معلوم است؛ اما کیفیت آن مجهول می باشد. ایمان به آن واجب و سؤال از آن بدعت است و مالک بیان کرد که معنی استوا معلوم است و این که کیفیت آن مجهول است، مجهول چیست؟ حضرت فرمود: مجهول همان تأویلی است

که آن را جز خدا نمی‌داند. (ر.ک، هامش منهاج السنه، ج ۱، ص ۱۶۷-۱۶۶)

ابن تیمیه در جای دیگر می‌آورد:

بزرگان هر گاه از استوای بر عرش سؤال کردند، معنای آن را نفی نکردند، بلکه آن را اثبات و کیفیت آن را نفی کردند. (الاکلیل فی المتشابه و التأویل، ص ۴۷)

ابن تیمیه استوای بر عرش را صفتی از صفت‌های افعالی خداوند معرفی می‌کند که شایسته جلال و عظمت خداوندی است و کیفیت این صفت مجهول می‌باشد و کسی جز خداوند آن را نمی‌داند. وی هم چنین بر این نظر است که صفت‌های افعالی خداوند مانند استوا و آمدن از جمله صفت‌هایی است که عقل نمی‌تواند آن را تأویل کند و اصل در این گونه صفت‌ها «خبری بودن» آن است و در این امر کسانی هستند که این گونه صفت‌ها را در مورد خداوند نفی می‌کنند، چنان که آمدن را به حضور خداوند و استوای بر عرش را به قدرت و چیرگی خداوند و علو او را به بلند مرتبه تأویل می‌کنند. (ر.ک، مجموعه تفسیر ابن تیمیه، ص ۳۳۵)

بنابراین ابن تیمیه، همه‌ی سلف، اصحاب و تابعان خداوند را در آسمان، بالای عرش و قابل اشاره‌ی حسی می‌دانند و به عبارت دیگر برای خداوند «مکان» و «جهت» قائل می‌شوند و چنین چیزی جز برای جسم، امکان پذیر نخواهد بود.

۴: نظر علامه حلی (ره) در مورد تأویل

علامه حلی در مبحث تأویل بر این نظر است که تأویل نصوص و ظواهر قرآن واجب است و اکتفا کردن بر اساس ظواهر آیه‌ها، امری است که نادیده گرفتن بطون معرفتی قرآن را به دنبال دارد. وی فهم معارف و حقایق قرآنی را در گرو به کارگیری تأویل آیه‌ها می‌داند.

از نظر او، دست‌یابی به حقایق عالی‌ه‌ی قرآنی هنگامی میسر خواهد بود که مفسر قرآن صرفاً به ترجمه‌ی الفاظ و عبارت‌ها محدود نشود و توجه خود را به فرا سوی معنای ظاهری الفاظ و به عبارت روشن‌تر به معنای باطنی آن معطوف نماید. و مفسر در این رهگذر، با استعانت از تأویل قدم در وادی لایه‌های درونی مفاهیم قرآنی می‌گذارد و بدین وسیله امکان دست‌یابی به دستاوردهای قرآنی برای او میسر می‌گردد.

علامه حلی (ره) بر خلاف نظر ابن تیمیه بر تأویل به معنای اصطلاحی متأخران نظر دارد و در این زمینه نظر خود را که درباره‌ی جواز استفاده از تأویل آیه های قرآنی است، در تمام آثار کلامی و اعتقادی خود بیان می کند و در تمام نوشته های خود با دلایل عقلی و نقلی در ردّ نظر کسانی که بر عدم به کار گیری تأویل اعتقاد دارند، استناد می جوید.

علامه حلی (ره) در تفسیر آیه‌ی هفت از سوره‌ی مبارکه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّأْسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» فرموده: خدای تعالی حکم کرده که دانش تأویل قرآن به گروهی اختصاص دارد که امتیازشان از دیگران به رسوخ در علم است و این وصف در غیر معصومان یافت نشود. بعضی از معاصران، اختصاص آیه را به آل محمد از مطالب معروف مذهب شیعه دانسته اند که در روایت های بسیاری بر آن دلالت دارد. اگر معصومی که یقین به کلام او در تفسیر آیه های متشابه است، نباشد وجود آیه های متشابه مستلزم فتنه است، زیرا نظرهای مجتهدان در تفسیر آن مختلف است و موجب می شود که مردم به اشتباه افتند. (جمال الدین حلی، الفین فی امامه مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۹۸)

۴- ۱: تأویل و جایگاه آن در عقل و نقل از منظر علامه حلی

هم چنین علامه حلی (ره) بر این نظر است که دلیل نقلی به هیچ وجه یقینی نیست، وی در بیان عقیده‌ی خود چنین می نویسد:

بدان که مقدمات دلیل نقلی گاهی عقلی محض می باشد؛ مانند مقدماتی که در بیان حدوث عالم، وجود صانع، صداقت رسول (ص) و آن چه که شبیه آن است، به کار برده می شود و گاهی مرکب از عقل و نقل می باشد؛ مانند سایر نقلیات که آن به قول رسول خدا (ص) استناد دارد و یکی از دو مقدمه است که نقلی می باشد و برای وجوب صدق قول پیامبر (ص) می باشد که همان عقلی بودن آن دلیل است و ممکن نیست که از سمعیات محض تشکیل شده باشد، زیرا دلیل نقلی که حجتی بعد از علم به صدق مبلغ است، نقلی نمی باشد. (حلی، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، ص ۱۱-۱۰)

بر این اساس، با توجه به این که دلایل نقلی، فرع بر دلایل عقلی هستند، می توان

دلایل نقلی را با استعانت از دلایل عقلی تأویل نمود و این امر، دلیلی دیگر بر لزوم استفاده از دلایل عقلی در شناخت خداوند و اصول دین است.

حاصل کلام این است که می‌توان دلایلی را که علامه حلی برای برتری دادن ادله‌ی عقلی بر ادله‌ی نقلی بیان کرده است، به طور خلاصه این گونه عنوان کرد:

۱. مقدمات نقلی، مفید یقین نیستند.

۲. گاهی در مقدمات نقلی از مقدمات عقلی نیز استفاده می‌شود.

با عنایت به آن می‌توان گفت که دلایل نقلی به سبب این که فرع بر دلایل عقلی می‌باشند، تأویل می‌شوند و نظر به این که اگر ادله‌ی نقلی از طریق عقل ثابت نشود، عمل کردن به آن ممکن نخواهد بود، از این رو، دلیل نقلی فرع بر دلیل عقلی خواهد بود. بنابراین عمل کردن به عقل و تأویل کردن نقل ثابت می‌شود.

۵: مبانی فکری علامه حلی در مورد صفت‌های خداوند

علامه (ره) در این مبحث صریحاً بر تأویل آیه‌ها و اخباری که درباره‌ی صفت‌های خداوند بیان شده، تأکید می‌نماید. وی در این زمینه با استناد به دلایل قطعی عقل صفت‌هایی هم چون جسمانیت، مکان داشتن، جهت داشتن، رؤیت و... را برای خداوند محال می‌داند و سپس نظر می‌دهد به این که آیه‌ها و اخباری که با حکم عقل مخالف است، تأویل می‌شود و در صورت تخالف و تعارض میان عقل و نقل، اجتماع و یا ارتفاع نقیضین لازم می‌آید که هر دو محال است.

علامه حلی (ره) در این باره می‌نویسد: تمام عقلا به جز کرامیه بر این عقیده‌اند که خداوند جهت ندارد. وی با دلایل عقلی سعی کرده، نظر کرامیه را که مبتنی بر جهت بالا داشتن خداوند است، باطل اعلام می‌نماید. علامه معتقد است که ضرورت حکم می‌کند، هر چیزی که در جهت باشد، یا در آن ساکن است یا متحرک. در این صورت از حادثات، جدا نخواهد بود و هر چیزی که از حادثات جدا نباشد، خود حادث است. (ر.ک، حلی، دلائل الصدق، ص ۱۳۴)

علامه در ردّ نظر ابن تیمیه که مبتنی بر جهت بالا داشتن خداوند است، این گونه بیان

می‌کند:

وی اقوالی را که در منهاج السنه نقل کرده، فراموش کرده است و در واقع با این کلام بر خودش حکم کرده، زیرا او در این هنگام بدعت کننده است. بنابراین، اگر نمی‌گوید، مگر آن چه که در کتاب و سنت آمده، پس کجا در آن دو (کتاب و سنت) لفظ «فوق سماواته» و مانند آن وارد شده است؟ و او چگونه به سلف انتساب می‌دهد، آن چه که می‌گوید؟ و چگونه نظر کسانی که «عرش» را به «ملک» و «استوا» را به «تمکن» تفسیر کردند، رد می‌کند؟ در این صورت گوینده مصداق «اولئک ما قدرالله حق قدره و ما عرفوه حق معرفته» می‌باشد. (حلی، دراسات فی منهاج السنه، ص ۱۱۹-۱۱۷)

۱-۵: عدم جسمانیت خداوند

علامه حلی (ره) در مبحث صفت های خداوند هم گام با متکلمان و فلاسفه‌ی اسلامی جسمانیت خداوند را امری محال می‌داند و آرای مذاهبی را که اعتقاد بر جسمانیت خداوند دارند، باطل معرفی می‌کند و این اعتقاد را ناشی از کم بودن قدرت تشخیص ایشان می‌داند، چرا که از نظر وی، ایشان در واقع ضروریاتی را انکار کرده‌اند که موجب ابطال این عقیده شده است.

علامه حلی، در ردّ نظر کسانی هم چون ابن تیمیّه که جسمانیت خداوند را نه ردّ و نه اثبات می‌کنند، می‌نویسد:

ابن تیمیّه معتقد است، نفی کننده جسمانیت خداوند مخالف با کتاب، سنت، اجماع صحابه، تابعین و اجماع اهل بیت است. بنابراین کسی که جسمانیت خداوند عزوجل را نفی کند، نه از شیعه است و نه از اهل سنت، بلکه تصریح می‌کند به این که نفی مانند اثبات بدعت است و گفته می‌شود که سخن در وصف خداوند به نفی جسمانیت خداوند و یا اثبات جسمانیت او، هر دو بدعت است و هیچ یک از سلف امت و بزرگان آن بیان نکردند که خدا جسم نیست، همان طور که نگفتند که خدا جسم است. وی در مرحله‌ی دوم نظر تجسیم را بیان می‌کند و مجسمه را نکوهش می‌کند و معتقد است که در کلام هیچ یک از سلف و بزرگان آن بیان نشده به این که خداوند جسم است یا جسم نیست، اما در کلامشان ذکر کردند. پس این کلام وی میل به اثبات دارد، و گرنه با کلام سابقش که نفی و اثبات هر دو بدعت است، تناقض پیدا می‌کند. (همو، همان، ص ۱۴۶)

بدین ترتیب علامه (ره) نظر ابن تیمیه را رد می‌کند؛ با این بیان که وی باید یا جسمانیت خداوند را بپذیرد و یا با تناقض در کلام خود مواجه می‌شود که هر دو باطل می‌باشد.

علامه بر این نظر است که ابن تیمیه با اعتقاد به عدم اظهار نظر در مورد جسمانیت خداوند ملزم به پذیرش یکی از دو مسأله می‌شود که اولین آن، پذیرفتن جسمانیت خداوند و دیگری وجود تناقض در کلام خود است، که از نظر علامه هر دو باطل است. بدین ترتیب، علامه حلی با هوشمندی زیرکانه، ادله‌ی خود را بر تجویز به کارگیری تأویل در مورد صفت‌های خداوند بیان می‌نماید. چنان که طرف مقابل با اندک تأمل در می‌یابد که ناگزیر از پذیرش این امر است که تأویل ظواهر نقلی در صورت تخالف میان عقل و نقل جایز می‌باشد.

۵-۲: محال بودن رؤیت پروردگار

علامه حلی معتقد است، در مواردی که نصّ حاکی از چیزی باشد که عقل آن را ممتنع می‌شمارد، باید به تأویل آیه‌ها پرداخت، زیرا عقل بر نقل مقدم است. از این رو، بر تأویل آیه‌ها و اخباری که در مورد رؤیت پروردگار است، صحّه می‌گذارد. وی در این امر معتقد است که این گونه آیه‌ها را باید بر اساس تأویل عمل کرد و اکتفا کردن بر ظاهر عبارات و الفاظ جایز نیست.

علامه حلی در اثبات نظر خود مبنی بر محال بودن رؤیت پروردگار، استناد به آیه‌های قرآن کریم و نیز دلایل عقلی کرده و در این منظر تأویل آیه‌ها و اخباری را که بر وقوع رؤیت خداوند نظر دارد، جایز دانسته است.

از نظر وی، مراد از این که آیه‌ها و روایت‌های مربوط به رؤیت پروردگار را باید تأویل کرد، این است که باید آن را حمل بر معنایی کرد که لایق و شایسته مقام ربوبی خداوند باشد، زیرا چنان چه تخالفی میان عقل و نقل وجود داشته باشد، دلایل عقلی می‌تواند بر ظواهر نقلی تصرف و آنان را تأویل نماید.

۶: مقایسه‌ی آرا و نظرهای ابن تیمیه و علامه حلی (ره) در باره‌ی تأویل

در بخش‌های گذشته، آرا و نظرهای ابن تیمیه و علامه حلی در مورد تأویل به

تفصیل بیان شد. در این بخش سعی شده که این نظرها را در عرصه‌ی مقایسه و تطبیق قرار داده و نظریه‌ای که صحیح به نظر می‌رسد، ارائه شود.

۶ - ۱: تأویل

اگر این دودیدگاه را در بوته‌ی نقد قرار دهیم، با اندک تأملی می‌توانیم به اشتباه ابن تیمیه پی ببریم.

اشتباه وی در این است که گمان کرد، شناخت تأویل شیء، همان شناخت وجود عینی اوست، زیرا او معتقد بود که هر شیء، وجودی در اعیان و وجودی در اذهان دارد و کلام لفظی است که برای آن در اعیان معنایی است که در اذهان، آن معنا مورد نظر نیست. از این رو، این معنا را غیر از حقیقت موجود در خارج می‌داند. هم چنین عین خارجی، مصداق است، نه تأویل. هر امر خارجی که مرتبط با مفهوم کلام باشد، تأویل آن کلام گفته نمی‌شود. تأویل، حقایقی جاری در بستر زمان است که در قالب احکام، حکمت‌ها، پندها و داستان‌ها قابل تحقق است و چنین به نظر می‌رسد که ابن تیمیه در این معنا مصداق را با مفهوم اشتباه گرفته است. (محمد هادی معرفت، تفسیر و مفسران، ج ۱، ص ۳۹-۳۸)

استاد علامه طباطبایی در توضیح معنای تأویل در ارتباط با آیه‌های قرآنی می‌نویسد: تأویل آیه، امری عینی و خارجی است که نسبت آن به مدلول آیه هم چون نسبت ممثل به مثل است. بنابراین، تأویل، اگرچه از جهت دلالت مدلول (لفظی) آیه نیست، اما به نوعی حکایت آیه محسوب می‌شود. به طوری که همواره بین آن‌ها ارتباط خاصی وجود دارد. (محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۵۲)

تأویل هر چیزی، حقیقتی است که آن چیز از آن حقیقت سرچشمه می‌گیرد و آن چیز به نحوی تحقق دهنده و حامل و نشانه‌ی اوست. چنان که صاحب تأویل زنده است و ظهور تأویل با صاحب تأویل است. این معنی در قرآن مجید نیز جاری است، زیرا این کتاب مقدس، از یک رشته حقایق و معنویات سرچشمه می‌گیرد که از قید ماده و جسمانیت آزاد و از مرحله‌ی حس و محسوس بالاتر و از قالب الفاظ و عبارات که محصول زندگی مادی ماست، بسی وسیع تر می‌باشد. (همو، قرآن در اسلام، ص ۶۰-۶۱)

علامه حلی اندیشمند شیعی بر خلاف نظر ابن تیمیه، ره یافتن به بطون و لایه‌های

معرفتی و نیز راه یابی به تأویل آن را در شمار مبادی فهم قرآن می‌داند و در این رهگذر، تأویل نصوص و ظواهر وارد از طریق وحی را مختص به اهل تنزیل و صاحبان عصمت و طهارت (ع) معرفی می‌کند.

از نظر وی، این امر سرّ و جوب رجوع به اهل بیت عصمت و طهارت (ع) در فهم حقایق قرآنی و لزوم وجود ولی مطلق در هر عصر و زمانی را هویدا می‌سازد.

نظر علامه حلی که بر تأویل متشابهات است، صحیح به نظر می‌رسد، زیرا عالمان شیعه با گشودن باب تأویل در آیه‌های متشابه، گامی بلند در جهت تدبر و تفکر آیه‌ها برداشته‌اند و اصولاً بدون استفاده از روش تفکر و بحث کلامی و بهره‌گیری از شیوه‌ی تأویل و جدال احسن، تبیین عقاید دینی و دفاع از آن‌ها در برابر اشکالات و شبهات مخالفان، امکان پذیر نخواهد بود.

۶-۲: صفت‌های خداوند

ابن تیمیه با اعتقاد به دو اصل پیروی از متقدمان و توافق قرآن و حدیث با عقل، یا اصل عدم تأویل به معنای اصطلاحی، به مسئله‌ی صفت‌های خداوند می‌پردازد. نظر وی در این مبحث از جمله استوای خداوند بر عرش، دیدن و آمدن پروردگار مبتنی بر منع تأویل است.

ابن تیمیه در بحث صفت‌های خداوند و اثبات آن، اتهاماتی به مذاهب مختلف اسلامی وارد می‌نماید که در این میان، عقایدی را به شیعه، معتزله و جهمیه نسبت می‌دهد که هیچ‌یک با حقیقت عقاید ایشان سازگاری ندارد. وی آنان را به نفی این صفت‌ها که نفی کمال وجود را به دنبال دارد، متهم می‌سازد که این امر در نهایت به نفی وجود خداوند منتهی می‌شود. اما واقع امر این است که این اتهام بر شیعه، جهمیه و معتزله وارد نیست، زیرا چگونه ممکن است کسی که خود را در گروه مسلمانان می‌داند، به خود اجازه دهد که وجود خداوند یا کمال وجود او را نفی کند؟ هم چنین می‌توان در عقیده‌ی وی پیرامون صفت‌های خداوند، این نکته را دریافت که در مورد نفی صفت‌ها اگر به آن معنا که شیعه نفی می‌کند؛ یعنی بگوئیم که صفت‌های خداوند، زائد بر ذات او نیست و عین ذاتش است، این توحید محض است و اگر به آن معنا باشد که «معطله» می‌گویند، شیعیان

از آن معنا، مبراً هستند و هم چنین ذکر این نکته حایز اهمیت است که نه شیعه و نه معتزله منکر و نافی صفت های خداوند هستند و نه اشاعره قایل به تعدّد قدما و ترکیب ذات و صفت های خداوند هستند و در حقیقت نزاع میان فریقین لفظی است و الزام های مذکور بی معنی است. (ابن ازرق، ابن سیرین، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر واژه ابن تیمیه)

بنابراین، تهمت‌ی که اهل سنت و از جمله ابن تیمیه، بر شیعه و معتزله می زنند، نارواست و این مذاهب هرگز منکر صفت های خداوند بدان گونه که در قرآن مجید آمده است، نمی باشد، زیرا خداوند در قرآن کریم بارها به صفت های علم، حیات، قدرت، اراده، سمع و بصر وصف شده است. اما این اوصاف مشابه با هیچ یک از مخلوقات نیست، چرا که خود می فرماید: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری: ۱۱).

با تأمل در آن چه که گفته شد، چنین به نظر می آید که ابن تیمیه عقیده‌ی خود را در مورد صفت های خبریه بر دو اصل استوار کرده است:

- ۱) آیه‌ها و حدیث‌های مربوط به صفت های خبریه برمدلول ظاهری آن حمل می شود.
- ۲) چگونگی این صفت ها مشخص نیست، افزون بر این که تحقق آن ها، همانند صفت های انسانی نمی باشد.

ابن تیمیه با اعتقاد به این دو اصل، مطالبی را عنوان کرده که با یک دیگر سازگار نیست، زیرا بر اساس اصل اول، برای خداوند مکان و جهت در نظر گرفته است که چنین عقیده‌ای، جسمانیت خداوند را به دنبال خواهد داشت و این ناسازگاری در کلام وی کاملاً مشهود است و این که صفت های خداوند، کیفیت ندارد، مشکل جسمانیت خداوند را حل نمی کند، بلکه مطلب نامعقولی را به عنوان عقیده‌ی دینی مطرح می نماید که با فرض قبولی اعتبار و درستی نظر اول، مشکل جسمانیت خداوند، با بیان بدون کیفیت صفت های خداوند، برطرف نمی شود.

اما علامه حلی (ره) در این خصوص با نظر ابن تیمیه مخالف است. وی با استناد به دلایل عقلی و نقلی ثابت می کند که صفت های خبریه را باید تأویل کرد.

۶-۳: رؤیت پروردگار

ابن تیمیه از طرفداران سرسخت مرئی بودن خداوند در آخرت است و استدلال عقلی

او این است که شرایط مرئی بودن اشیاء، امور وجودی است نه عدمی و در برابر آن، شرایط نامرئی بودن اشیاء، امور عدمی است. (مع عقیده السلف، ص ۲۱۷)

در واقع استدلالی که ابن تیمیه برای مرئی بودن خداوند کرده، استدلالی است که مبتنی بر جسمانیت خداوند است و آشکار است که مرئی بودن هر شیء دلیلی بر جسمانیت آن است.

اما علامه حلی (ره) معتقد است که:

محال است خدای متعال دیده شود و برای اثبات نظر خود استناد به دلایل عقلی و نقلی می‌کند. براساس نگرش و باور ایشان، آیه‌هایی که دلالت بر رؤیت پروردگار دارد، باید تأویل کرد، زیرا در موارد بسیاری نقل با عقل مخالفت دارد که در این صورت باید نقل را تأویل کرد تا این تعارض از میان رود. وی نظر اشاعره، مشبهه و مجسمه را که معتقد به رؤیت پروردگار هستند، رد می‌کند. (ر.ک، حلی، الرسالة السعدیه، ص ۳۷)

اما آن چه به نظر صحیح می‌رسد، این است که اگر معتقد به رؤیت پروردگار در دنیا و یا در آخرت باشیم، در حقیقت جسمانیت خداوند را اثبات کرده ایم و این با عقاید ما شیعیان که معتقد به مجرد بودن خداوند و عدم جسمانیت او هستیم، منافات دارد.

۶-۴: جسمانیت یا عدم جسمانیت خداوند

ابن تیمیه با بیان این که در کتاب و سنت هیچ گونه سخنی در مورد نفی یا اثبات جسمانیت خداوند به میان نیامده، تصریح می‌کند که نفی جسمانیت خداوند مانند اثبات بدعت است. (مجموعه تفسیر ابن تیمیه، ص ۲۴-۲۵)

اما چنین به نظر می‌رسد که ابن تیمیه از یک سو، به عدم جسمانیت خداوند قایل است و از سوی دیگر، عقیده دارد که موجود قائم به نفس، غیر قابل اشاره‌ی حسی و غیر قابل رؤیت، وجود خارجی ندارد و ساخته و پرداخته‌ی ذهن است، افزون بر این که معتقد است که خداوند در فوق عالم قرار دارد و این همان جسمانی و مادی بودن خداست که همواره سعی داشته است خود را از این اتهام مبرا سازد.

اما نظر علامه حلی (ره) مبتنی بر عدم جسمانیت خداوند است و آن را با دلایل عقلی اثبات می‌کند. وی معتقد است که همه‌ی خردمندان بر محال بودن جسمانیت خداوند

اتفاق نظر دارند. علامه حلی (ره) در بحث صفت‌های خداوند ضمن بیان عقاید اهل سنت و جماعت مبنی بر عدم تأویل تشابهات و موکول کردن علم آن به خدای تعالی، با استناد به دلایل عقلی نظر آنان را رد می‌نماید و در این امر معتقد است که اهل سنت تنها با استناد به ظواهر آیه‌های قرآن و روایت‌ها و عدم تأویل آن، در واقع جسمانیت خداوند را اثبات می‌کنند.

آن چه که می‌توان از عقاید علامه حلی استنباط کرد، این است که اهل سنت با اعتقاد به عدم تأویل آیه‌های قرآن کریم و روایت‌های نبوی سه نکته را نادیده گرفتند:

- ۱- با این اعتقاد، جسمانیت خداوند را ثابت کرده‌اند.
- ۲- پیامبر (ص) که فرستاده خداوند است، نسبت به آن چه که از سوی خداوند مبعوث شده، نادان می‌باشد.
- ۳- راسخان در علم، جاهل به تشابهات خواهند بود.

نتیجه‌گیری:

ابن تیمیه یکی از شخصیت‌های اهل سنت که با انتخاب رویکردی ظاهرگرایانه در مبحث صفت‌های خداوند و اعتقاد به اصل عدم تأویل به معنای اصطلاحی متأخران گرفتار انحرافات از جمله تشبیه و تجسیم خداوند شده که برای رهایی از آن، به مجهول بودن کیفیت آن صفت‌ها متوسل شده و آن را دستاویزی قرار داده که چیزی جز فریب‌کاری و ظاهر سازی نیست.

اما علامه حلی (ره) اندیشمند و عالم مشهور شیعه برخلاف نظر ابن تیمیه، مدرکات قطعی عقل را معیار به تأویل بردن معنای ظاهری متون دینی قرار داد و توانست با بهره‌گیری از فیوضات کلام اهل بیت (ع) و معارف شیعی و با استعانت از مفتاح تأویل و ابزار عقل به بطون و لایه‌های معرفتی قرآن دست یافته و به مقام درک حقایق و نکات عمیق وحی نایل آید.

از این رو، باید پذیرفت که در عرصه‌ی مباحث کلامی، مفسران شیعه با عنایت از سخنان گهربار اهل بیت (ع) در طریق شناخت معارف الهی با انتخاب رویکردی عقل‌گرایانه از هرگونه خطا و انحراف از جمله تشبیه و تجسیم خداوند مصون مانده‌اند.

فهرست منابع

- قرآن کریم
۱. ابن ازرق، ابن سیرین، دایره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۹.
 ۲. احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه الحرانی، منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه و القدریه، مطبعه الکبری الامیریه ببولاق مصر الحمیه، الطبعه الاولی، بی تا.
 ۳. -----، مجموعه تفسیر ابن تیمیه، مصحح عبدالصمد شرف الدین، الدار القیمه، ۱۳۷۴، ۱۹۵۴م.
 ۴. -----، مع عقیده السلف العقیده الواسطیه، مقدمها: مصطفی العالم، دمشق، دارالتقافه، ۱۳۸۵ق ۱۹۶۵م، الطبعه الثالثه.
 ۵. -----، درء تعارض العقل و النقل. تحقیق محمد رشاد سالم، دارالکتب، ۱۹۷۱، الجزء الاول.
 ۶. -----، الاکلیل فی المتشابه و التأویل. خرّج احادیث و علق علیه محمد الشیمی شحاته، دارالایمان، [بی تا].
 ۷. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله، رحله ابن بطوطه المسماه تحفه النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار، بیروت الدار النمودحیه، ۱۴۲۵، ۲۰۰۵م، الجزء الاول.
 ۸. جمال الدین حلی، الفین فی امامه مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، قم، دارالهجره، چاپ دوم ۱۴۰۹.
 ۹. -----، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، تصحیح و تحشیه و مقدمه محمد نجفی - زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۸.
 ۱۰. -----، الرساله السعديه، محقق عبدالحسین محمد علی بقال، کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۹ق.
 ۱۱. حسینی میلانی، علی. دراسات فی منهاج السنه لمعرفة ابن تیمیه، مدخل لشرح منهاج الکرامه.

- ناشر: مؤلف، ۱۴۱۹ق، بی جا.
۱۲. خسروپناه، عبدالحسین. کلام جدید، حوزه علمیه قم، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۹.
۱۳. سبحانی، جعفر. فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، مؤسسه امام صادق (علیه السلام)، چاپ دوم زمستان ۱۳۸۳، بی جا، مجلد دوم، ج ۴.
۱۴. -----، بحوث فی الملل و النحل، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵، ج ۴.
۱۵. طباطبائی، محمد حسین. المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، المطبعه الثالثه، ج ۳.
۱۶. -----، قرآن در اسلام، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بهمن ۱۳۶۱.
۱۷. معرفت، محمد هادی. تفسیر و مفسران، مؤسسه فرهنگی التمیهد، چاپ اول، اردیبهشت ۱۳۷۹، ج ۱.
۱۸. مظفر، محمد حسن. فضل الله بن روز بهان. علامه حلی، حسن بن یوسف. دلائل الصدق. قاهره، دارالمعلم، ۱۳۹۶ق.

Archive of SID